

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

س. رها

۱۶ سپتمبر ۲۰۱۳

ملاحظات مختصری بر هذیان گوئی های

جناب عبدالله «کابلی»

قسمی که بر همگان معلوم است در این اواخر امپریالیسم امریکا طی یک بهتان بی شرمانه خود بالای رژیم حاکم در سوریه، مبنی بر استفاده از سلاح کیمیائی، تصمیم خود را در ارتباط حمله نظامی بالای رژیم بشار اسد در سوریه اعلام داشت. اسناد، مدارک و شواهد معتبر وانکار ناپذیر مبنی بر استفاده سلاح کیمیائی از طرف خود دست نشانندگان واجنت ها و گروه های مورد حمایت ایالات متحده امریکا (نه رژیم بشار اسد)، نشان می دهند که بهانه گرفتن استفاده سلاح کیمیائی از طرف ایالات متحده، هدف، از بین بردن رژیم بشار اسد، و از آن طریق ضربه زدن به رقیبان ابر قدرت خود، که از حامیان اسد بوده و افزون بر آن، قسمت های مهم خاورمیانه را که برای یک کشور امپریالیستی از اهمیت خاصی برخوردار است و فعلاً تحت کنترل کشور های امپریالیستی روسیه و چین قرار دارد، تحت کنترل خود در آوردن می باشد.

سلاح کیمیائی امروز ابزار است در دست امریکا جهت خاموش ساختن کشور های دیگری امپریالیستی (وحتا جلب نیروی آنها به حمایت از خود)، ذیحق دانستن خود در برابر روسیه، چین و ایران و در نهایت بلعیدن آسانتر لقمه. این چیز است که نیاز به شک و تردید ندارد به ویژه بعد از آن که اسد اعلام داشت: اگر امریکا در این زمینه ثبوت و مدرک داشته باشد که استفاده سلاح کیمیائی ما را ثابت سازد، ما گفتنی نداریم در مورد قبول خواست های امریکا. در غیر آن، این یک تهمت است از جانب امریکا به خاطر تضعیف نظام حاکم در سوریه، امریکا با تمام توان در دست داشته واجنت های مشغول سند سازی های دروغین، نتوانسته است که تا کنون کوچکترین سندی در این زمینه ارائه بدارند. و این خود ثابت می سازد که استفاده سلاح کیمیائی، یک بهانه است در دست امریکا جهت «شرم روی به آب دادن»ش مبنی بر حمله نظامی بالای سوریه و هموار ساختن جنایت های ضد بشری اش در آن کشور. افغانستان، عراق، ویتنام، لیبیا و دهها کشور دیگری که ایالات متحده امریکا، با تمام نیرو و توان و با نهایت وحشی گری بالای آنها حمله کرده است، کشور را به تلی از خاک بدل ساخت، هزاران هزار انسان بی گناه را در هر کشور لقمه توب و تانک خود ساخت و... آیا این ها هم دارای یک جرمی، مثلاً «استفاده از سلاح کیمیائی» بودند و یا تنها گناه شان، داشتن منابع غنی قابل استفاده و مفید برای امریکا، داشتن یک موقعیت ستراتژیک در منطقه و از این قبیل جرم های غیر قابل بخشایش؟

در کشوری که واقع بینی، و وجدان بیدار داشتن، باعث به باد دادن سر انسانها شود، متأسفانه بی خریطه فیر کردن هیچ نتیجه ای را که دامنگیر آدم فیرکننده شود، در قبال ندارد وگرنه تحریف و اقیعیات، مدیحه سرانی جنایات جهت خوشنودی ارباب، و شمشیر زدن در رکاب ارتجاع، به خاطر کسب ثواب و اخذ اجازه دخول در جنت نخواهد بود. در این میان، این فرهنگ ابتذال، دروغ بافی، هذیان گوئی، افاده فروشی و لفاظی بیهوده چنان نهادینه شده است که اگر کسی پیدا شده و این خطر را به جان خود بپذیرد که «یک حرف راست به زبان آورد» بدون شک آن شخص عمری را در زندان سپری می کند، یا به اثر انسان ستیزی های گروه های وحشی و جنایت سالار، لقمه حیوانات درنده بیابان می گردد و یا هم در پائین ترین پله ای از مجازات، مارک کفر و دیکته شدن از جانب کشور های دیگر را در پیشانی خود قبول می کند. و در چنین شرائطی، آدم های بی خریطه فیرکن و دروغ باف و لفاظ بالاترین جایگاه را در جامعه پیدا کرده، گفته هایش کماکان همانند خط قرآن حفظ می گردند و تقدیس می شوند و شخص بی خریطه فیر کن نیز چنان فاضل مآبانه در این مهمل بافی های خود پیش می رود که دیگر خودش هم نمی فهمد که چه گفته روان است. سرگذشتی را که همین لحظه در ارتباط با این موضوع به خاطر آمد، به دلیل مصداقش با موضوع مزبور، زاید نخواهد بود که در اینجا ذکر نمایم:

"یکی از بچه های همسایه ام که خیلی لافوک و دروغگو بود و در عین حال بسیار تبذل، زمانی که دوسال پیش از پوهنتون، در رشته فلسفه فارغ شد، روزی دیدمش و گفتم (ع. جان) چطور شد موضوع مونوگراف، دفاع دیپلوم و این چیزها، به خوبی گذشت؟ گفت: حین ارائه مونوگراف، در اوائل بسیار ساده لوحانه صحبت کردم تا گفته هایم عام فهم واقع شوند، دیدم از بس که ساده بود همگی به خند آمده بودند. گفته هایم را اندکی علمی تر کردم و بیشتر از لغات کم یافت تر استفاده کردم، دیدم که محصلان از درکش عاجز مانده ولی برای استادان بسیار جذاب واقع شده اند. باز هم در علمی کردن گفته هایم و استفاده از لغات مشکل افزودم، دیدم که استادان نیز از گفته هایم سردر نمی آورند ولی برای خودم جذاب و جالب بود. باز هم کمی بیشتر این گفته هایم را علمی کردم و لغاتی را استفاده کردم که قبل از آن در هیچ جایی ندیده بودم، دیدم که خودم نیز چیزی از این گفته ها نمی فهمم. لحظه ای به همین شکل ادامه دادم تا این که یک استاد از دستم گرفته و به زور سر جایم شانند"

راضی به درد سر دادن تان نیستم و موضوع را خلاصه می کنم. یکی از آن جمله اشخاصی که از بس هذیان گوئی کرده است، جناب «عبدالله کابلی» یکی از نویسندگان، در سایت «افغان-جرمن-آنلاین» است که حالا به همان درجه ای از ترهات بافی رسیده است که خودش هم نمی فهمد چه می گوید. آقای کابلی طی یک مقاله ای بنیاد گرایی، و از طرف دیگر مزدور بودن خود به امریکا و پامزدوری مزدوران امریکارا، ثابت ساخته است. مقاله ای را که جناب «سلیمان راوش» یکی از اعضای سابق حزب جنایت کار و مزدور به اصطلاح «دموکراتیک خلق» به حمایت از رژیم سوریه و بی اساس خواندن اتهام امریکا، نوشته است، خشم بنیاد گرایی آقای کابلی را برانگیخته است و مجبور شده است تا به زعم خود طی دروغ نامه ای تحت عنوان «ملاحظاتی بر درخواست سلیمان {سلیمان} راوش» مقاله را به نقد کشیده و از اربابان امریکائی خود به دفاع برخیزد و در این میان مهم نیست که حقیقت آشکار، مبین چه چیزی است و چه می گوید. آری آقای کابلی به حقیقت کاری ندارد و هدف، دفاع از جنایات اربابان است تا مبادا صد خدای ناخواسته گوشه ای از درآمد های آقای کابلی از این درک لغو گردد و آنوقت جبران چنین خساره ای، ناممکن است. پس به حق گفتا که: وقایه بهتر از تداویست.

چیزی را که قبل از همه میخواستم بیان دارم اینست که: هدفم از یاد داشت این نکات، نه کوبیدن شخص سلطانی برایم مهم است و نه هم دفاع از یک مزدور کاسگین برژنف. بعضی نکاتی را در اینجا می خواهم بیان دارم که شاید

نه مورد قبول کابلی واقع شوند و نه از راوش ماوشش. ولی برای شخص خودم که سخت از دیدن تحریفات عمدی و غیر عمدی و دروغ بافی ها نفرت دارم، بیان حنا اندکی از حقیقت ها، مسرت بخش است و به همان اندازه که از جنایت کاران جهادی، طالبی و تکنوکرات های غرب زده اش متنفرم و یقین دارم که عامل تمام بدبختی ها و سیاه روزی مردم و وطن همین جنایت کاران بودند و هستند، به همان اندازه نیز از جنایت کاران و مزدوران خلق و پرچم نفرت دارم و بر این باورم که جنایت و خیانت گروه خلق و پرچم، از جنایت و خیانت مزدوران جهادی و دیگر هم کاسه هایش کم تر نیست و در نهایت همگی شان دشمنان مردم مابوده و در میان مردم جایی برای شان نیست.

تول و ترازو کردن تمام جوانب مقاله جناب کابلی به جز ابطال وقت، چیزی دیگری در پی ندارد. فلذا در اینجا می خواهم یکی دو نکته کوتاه را خدمت کابلی صاحب عرض نموده و از جناب شان با استدعای مرحمت، خدا حافظی نمایم.

اول: حقیقت سوریه و اتهام ردیالنه امریکابالای سوریه یک مسأله زیر کمپلی بین کابلی و راوش نیست که هرچه دل تنگ شان خواست بر سر یکدیگر بریزند و قاضی نیز خودشان باشد. در این میان معلوم است کسی که بدون طرف مقابل به محکمه می رود، با موفقیت برمی گردد. ولی آفتاب رابین دو انگشت پنهان کردن، ادعای آدم های کودن و از دنیا بی خبر است. در بالا متذکر شدم که شواهد و اسناد انکار ناپذیر نشان می دهند که استفاده سلاح کیمیایی به طرح ریزی خود امریکا و دست نشانندگان مزدورش در سوریه، انجام شده و در این شکی نیست و کسانی هم که قربانی این جنایت گردیده اند نه از مخالفان بشار اسد، بلکه از حامیان او و رژیمش بوده اند. اینها همه نشان دهنده آنست که این یک اتهام بس بی شرمانه و آزمندانه از جانب امریکاست جهت قاپیدن گوشت و پوست مردمان فقیر. این قرینه هازمانی به واقعیت تبدیل می گردند که نداشتن کوچکترین سند مبنی بر صادق بودن ادعای امریکا، بر آن افزوده می گردد. نه باحمایت راوش، سوریه کلاه خود را کج به سر می کند و از یافتن یک حامی مانند راوش بر خود می بالد و نه هم پشت و پهلو زدن های کابلی قادر است کلاه سوریه را به زمین اندازد و بی آبرویش سازد. درست است که در نظر گرفتن حداقل آزادی بیان برای کسی اجازه نمی دهد که آقای کابلی را از افواهاتش باز دارد ولی آن آزادی بیانی که با توسل به هرچه دروغی که در چنته باشد، باعث قلب واقعیات شود، طرفدار چندانی نخواهد داشت و در آنصورت مردم خواهند گفت که: نه به لحاظ این که آزادی بیان اجازه گفتن این چیز ها را به کابلی داده است، بلکه: در سکوت نگهداشتن دیوانه، مرگ دیوانه است.

دوم: کابلی دلیل حمایت راوش از رژیم بشار اسد و در نهایت، روسیه و چین را در کمونیست بودن کشورهای نامبرده، جست و جو می کند و گویا به گفته کابلی، راوش "همیشه با مقالات خویش از تیزس فکری بلاک کمونیزم دفاع کرده..." اینجاست که آقای کابلی ثابت می کند "ناخوانده ادعای استادی دارد" و از همین جاست که می گویم ای کاش! این همه بی خریطه فیر کردن ها اندکی پس لگدباخود می داشتی تا شاید به این سرحد، ما مرگ حقیقت ها و جشن ابتذال را شاهد نمی بودیم.

جناب کابلی شما اگر اندکی از زیر کمپل خود به بیرون آمده و تا غرغره در لجن زار گزافه گوئی گیر نمی کردید، و یا به گفته کمونیست نامدار و دانشمند شهیر ایرانی، دکتر غلام حسین فروتن، به بافتن مهملات از نوع: «خسن و خسین، هرسه دختران معاویه اند» متوسل نمی شدید. حداقل اگر زحمت تحقیق را به خود هموار نمی ساختید، از نوشته و یا گفته های دیگران باید کمی می آموختید که فعلا هیچ کشوری کمونیستی (کمونیزم به معنای واقعی) در جهان وجود ندارد تا چه رسد به «بلاک کمونیزم». روسیه و چین امروزی، هرکدام کشور های به تمام معنا امپریالیستی بوده و شما هم به جای این که آمدید و جغد گونه به هدیان گوئی چسبیدید، خوب بود که اول اگر توان،

ظرفیت و آن سطح درک و آگاهی را داشتید، یک نظر کوتاه به اعمال کشورهای مذکور که بدون کوچکترین تأمل آنها را کمونیستی می خوانید، می انداختید و بعداً اگر چیزی دستگیر تان می شد، روی آن قضاوت می کردید.

کمونیست بودن یک امر تنها زبانی نیست. کمونیسم یک مذهب نیست تا به محض خواندن «حمد و سوره» کشور و یا افراد مبراء از خطا و گناه گردیده و به خیر و خوبی در بهشت برین یک جایی برایش تدارک دیده شود و از همجواری باحوریان بهشتی و استفاده از جویهای شراب و نخل های خرما مستفید گردد. نخیر آقا! کمونیسم، اعمال و کارکرد کمونیستی می خواهد و آنها هم نه درخفا و نه در شب قدر و از این قبیل مزخرفات، بلکه رفتار، سیاست داخلی یک کشور، سیاست خارجی آن، وضع طبقه کارگر و دهقان، نوعیت مالکیت بالای ابزار تولید، طریق تولید و توزیع آن، پشتیبانی از جنبش های آزادیخواه و آزادیبخش در کشورهای دیگر و... این چیزها هستند که ماهیت و نوعیت یک کشور را تعیین می کنند که آیا این کشور، یک کشور امپریالیستی است و یا کمونیستی. شما که علوم دار است چیزی این مسائل به مخیله تان خطور نمی کند و شاید هم اصلاً از آن سطحی برخوردار نباشید تا چنین مسائلی را در نظر بگیرید و با در نظر داشت نتایج حاصله از این تحقیق، به پشت میز قضاوت بنشینید، مولوی گونه حکم شرع را به منصفه اجراء در می آورید و در جهت خوشنودی اربابان کفرتان دقت به خرچ می دهید تا طبق شریعت غرای محمدی اسباب راحتی آنها را فراهم کرده و چیزی ناچیز از پاچه آنها نصیب تان شود.

روسیه امپریالیستی امروز، از سال ۱۹۵۳ به بعد، زمانی که رهبر بزرگ کشور شوراهای، ستالین کبیر پدرود حیات گفت و باند تبهکار خروشچف طی یک کودتای داخل قصر، قدرت را در قبضه خود گرفت، راه سوسیالیستی (سوسیالیسم به گفته مارکس، فاز اول کمونیسم است که تا جامعه کاملاً کمونیستی بسیار فاصله دارد- هر چند گفتن این چیزها برای آقای کابلی بیهوده به نظر می رسد) را رها کرده و به طرف امپریالیسم گام نهاد تا این که مزدوران قلاده بند امریکا، برژنف و گورباچف و همپالگان، کم کم حتا از برسر زبان آوردن نام سوسیالیسم و کمونیسم احساس انزجار می کردند و نشانی از نظام سوسیالیستی در آن کشور باقی نگذاشتند و با دست و پا و دو پای دیگر نیز از امریکا قرض گرفتند، روسیه را به جانب امپریالیسم سوق دادند و امروز کشور امپریالیستی روسیه یکی از کشورهای ابر قدرت امپریالیستی در جهان محسوب می گردد و همین امر است که کشور ارباب جناب آقای کابلی را به غضب آورده و باعث «هم چشمی» شان شده است.

کشور چین نیز بعد از سال ۱۹۷۶ و مرگ کمونیست بزرگ، مائوتسه دون، دیگر یک کشور سوسیالیستی نبوده و همانقدر در راه امپریالیسم پیش رفته است که امریکا و روسیه. روشی را که رویونیست های روسی بعد از مرگ ستالین به پیش گرفته بود، دقیقاً ۲۳ سال بعد در چین به اجراء در آمد و طبق این روش، هر دو کشور سوسیالیستی به کشور های پروپاقرص امپریالیستی مبدل گردیدند. این چیزهایی نیست که اینجانب از سر میل و رغبت شخصی خود و یا نفرت خود از کشورهای مذکور و یا داشتن کدام مخالفت شخصی با جناب کابلی، بیان دارم. همانطوری که گفتم آقای کابلی اگر اندکی زحمت تحقیق و بررسی را به خود می دادید، هر چند با شک، ولی می توانم اظهار کنم که شاید اندکی در یاهو سرائی های تان تغییر به وجود می آمد. اما به گفته احمد شاملو: "سخت است فهماندن چیزی به کسی که در قبال نفهمیدنش پول می گیرد"

آقای کابلی همین قدر هم توجه ندارد که ایران نیز یکی از کشورهای هائی است که ندای حمایت از سوریه و مخالفت با طرح های امریکا را سر می دهد، آیا ولایت فقیه نیز لابد باید یک جریان کمونیستی و مربوط «بلاک کمونیسم» باشد، چطور؟ چه جالب! آیا به راستی برای این که رضایت بادران فراهم گردد، آدم باید به این سرحد از غیرت و وجدان فاصله بگیرد؟

حمایت روسیه، چین، ایران و کشورهای دیگر نه از لحاظ کمونیست بودن شان است، نه همگی مربوط «بلاک کمونیزم» می شوند و نه شخصا به جهت رضای خدا علم حمایت از سوریه را بالا کرده اند، بلکه همگی شان از موقعیت حساس خود ترسیده اند و باید بترسند، چون امروز اگر کشور سوریه که یکی از کشورهای متحد کشورهای مذکور است، مورد حمله آمریکا قرار گیرد، روز بعد و روزهای بعد تر به نوبت، این شتر دم دروازه هر کدام از کشور های دیگر نیز خواهد خوابید و آنوقت است که کشور ارباب آقای کابلی سرخیل و سره میدان خواهد شد.

سوم: جای تأسف در اینجاست که، زمانی که آقای کابلی از درک لاطائلات خود بازماند، فکر می کند دیگران نیز شاید همین روز را داشته باشند و یاهم گلاب گفته همه چیز را به خاطر گل روی جناب شان ببخشایند و لابد هم با گفتن: «اجماعاً یک صلوات» موضوع را ختم شده ببیندارند، درحالی که اصلاً اینطور نبوده به جز جناب کابلی، دیگران به خوبی فهمیده اند که به گفته بچه های کوچه، آقای کابلی: «مشغول لی لی کردن است» جناب شان باید بدانند که:

کشور امپریالیستی روسیه بعد از مرگ ستالین دشمن قسم خورده کشور سوسیالیستی چین و در رأس آن مائوتسه دون شد. چون در آن زمان و تا سال ۱۹۷۶ چین یک کشور سوسیالیستی بود و روسیه یک کشور امپریالیستی، یک کشور سوسیالیستی با یک کشور امپریالیستی، هیچوقت آب شان در یک جوی نخواهد رفت و مخالفتی که از سال ۱۹۵۴ به بعد بین چین روسیه به وجود آمده بود، مخالفت بین سوسیالیزم و امپریالیزم بود ولی امروز که چین نیز یک کشور امپریالیستی تمام عیار به حساب می رود، مخالفت شان با روسیه، مخالفت بین دو ابر قدرت امپریالیستی و برسر تقسیم مناطق مستعمره و کسب سود بیشتر از این طریق، می باشد. باند خائن و رویزیونیست خلق و پرچم آنقدر که از پیروان اندیشه مائوتسه دون نفرت داشتند و با آنها در ستیز بودند، با شماجهدی ها نبودند. این ها همه مسائلی اند که یک شخص با ادعای نوشتن یک انتقاد نامه، باید آنها را در نظر بگیرد و رنه دروغ و تحریف واقعیات نه تنها که یک نقد را سنگین نمی کند و به آن اعتبار نمی بخشد، بلکه کاملاً از اعتبار ساقط می سازد. ولی هدف آقای کابلی واقع بینی نبوده بلکه دفاع از ارباب اهمیت بیشتر دارد و لو این دفاع با هرگونه یاوه سرانی و پریدن به «پیناو بغل» همراه باشد. و باز هم این گفته های جناب کابلی مصداق همان فکاهی است که میگفت: «چه فرقی می کند، پاکستان و هندوستان هر دو پایتخت افغانستان است».

روسیه و پیروانش بعد از مرگ ستالین، هیچوقت نه «مائویست» بودند و نه «مائویست» ها و پیروان اندیشه مائوتسه دون سر سازشی دارند و هم چنان کسانی که با چشم باز و دقت و درایت و تحقیق، کمونیزم را پذیرفتند و به اندیشه مائوتسه دون باور دارند، هیچ گاهی کشور امپریالیستی روسیه بعد از ۱۹۵۴ را یک کشور سوسیالیستی نخواندند و هم چنان چین بعد از ۱۹۷۶ را. زمانی که خود شخص یا اشخاصی که از متن قضیه آمدند، اقرار دارند که کشور های مذکور، سوسیالیستی نیستند، چون سوسیالیزم از خود قانون، روش و رفتار خاص و مشخص دارند و باز هم یاد آور شوم که سوسیالیزم و کمونیزم یک دین نیست تا مثل دین اسلام، قسمتی از اصولش از یهودیت دزدی شده باشد، قسمت دیگرش از مسیحیت، قسمت دیگرش نیز از بودیزم و ادیان مختلف خرافاتی دیگر. تا این که به اثر التقاط چند مزخرف، مزخرفات کلانتری به نام اسلام را به وجود آوردند، با این وجود، سر دادن چنین چسناله ها، کودنی شما را ثابت می سازد، جناب کابلی!

به گل روی لینن {لنین} و مائو

هم به انگلز {انگلس} و مارکس و استالین {ستالین}

ودر نهایت، کسانی هم اگر به اثر غرض و مرضی پیداشده {مثل آقای کابلی} که روسیه را یک کشور سوسیالیستی قلمداد کند، به امپریالیست بودن کشور چین شک ندارد و یا اگر به نسبت وابستگی خاصش زورکی چین را یک کشور سوسیالیستی بخواند، هیچگاهی و هیچ دیوانه ای (به جز کابلی) پیدا نشده که همین خاصیت را به روسیه امپریالیستی نیز ببخشد و قبول دارد که روسیه یک کشور امپریالیستی است. در حالی که واقعیات عینی، کارکرد ها، رفتارهای داخلی و خارجی، چگونگی طبقات و جایگاه آنها در کشور های مذکور، چگونگی رفتارشان در مقابل کشور های امپریالیستی دیگر و کشور های جهان سوم و... همه و همه نشاندهنده آنست که روسیه و چین، نه یک کشور سوسیالیستی بلکه کشور هائی هستند به تمام معنا امپریالیستی و درحال احتضار. «به جز کشور ایران و خصوصاً ولایت فقیه که از سوسیالیزم نیز عبور کرده است و به یک جامعه دقیقاً کمونیستی مبدل گردیده است.» شیرفهم شد آقای کابلی؟

خلاصه:

۱- جنایت های عیان و آشکار بادران امریکائی ات و تهمت ناروای شان بالای سوریه، یک امر عادی نیست و همگی بر پوچ بودن امریکا پی برده اند. در این رابطه شما که خود را شش پاره هم کنید، آن جنایت هارا مخفی کرده نمی توانید، آقای کابلی!

۲- خلاف ادعای کذب و بی اساس شما، حالا نه روسیه و نه چین، هیچکدام کشور های سوسیالیستی نیستند و در راه امپریالیسم همپای قبله آمال شما، امریکا، پیش رفته اند و همین امر سبب شده است که رگ غیرت امریکا باد کرده و بالا زده است. در این رابطه نیز «از این شاخ به آن شاخ» پریدن های شما هیچ کاری نمی تواند بکند، چون دیگران خلاف شما، عقل و هوش، تفحص، تحقیق و مطالعه دارند و همه چیز را از شکم خود تحلیل نمی کنند.

۳- کسی را که خودت مقاله اش را به نقد گرفتی، اعلام می داری که یک خلقی سابقه دار است؛ گروه مزدور خلق و پرچم هیچ گاهی کمونیست نبود و نیست و به علاوه، در مزدوری و نوکر منشی چنان کمر بسته شد که دیگر از رویزیونیست های سلف خود (خروشچف، برژنف و گرباچف) سبقت گرفت و اعضای این گروه به دلیل قرار داد ننگین ارباب رعیتی که بین خود و روسیه بسته بودند، کاسه داغ تر از آش دشمنان قسم خورده مائوتسه دون و پیروان اندیشه او شدند. در این باره اول که خودت همه کشورهای امپریالیستی را کمونیستی خوانده و بعداً رویزیونیست های مزدور خلق و پرچم را با دست درازی در پیش مائو مزین می کنی، نمایانگر نهایت کم عقلی و پوده بودن خودت است، جناب کابلی!

جالب اینجاست، زمانی که آقای کابلی ادبیات، املاء و انشای خود را به رُخ دیگران می کشد و به اصطلاح به تصحیح اغلاط املائی راوش می پردازد، خودش به عوض تصحیح، غلطی های مشابه دیگری را مرتکب می شود، مثلاً یکی از غلطی های راوش را کابلی اینطور تصحیح کرده است: تراژیدی های (هایی)

کلام آخر:

انسان به چه اندازه باید از انسانیت عدول بکند و وجدان، شرف و حیثیت خود را بفروشد، تا بتواند در بدل این بی وجدانی، از کس دیگری ناعادلانه به دفاع برخیزد؛ میزان این رانمی دانم ولی بدون شک آقای کابلی این کار را کرده است.